

فقیران را پرستار باش

ز کلک قدم آیدم این صریر
که فرمود از قول رب قدیر
دل مومنان خانهء مهر ماست
رخ بندگان سایهء چهر ماست
چو خواهد کمک از تو بیگانه ای
پناه از تو جوید، چو بی خانه ای
محبت کن و مهربانیش کن
پناهش ده و پاسبانیش کن
فقیر ای غنی یار غار من است
دلش مخزن عشق یار من است
من او را امانات در این خاکدان
سپردم میان شما مردمان
امانات ما را نگه دار باش
فقیران ما را پرستار باش
در این کور اعظم که از لطف یار
بود چون عبادت تو را شغل و کار
به کار و به کوشش دلت شاد دار
به یاد خدا از غم آزاد دار
صریح و صدیق و وفادار باش
به هر کار با یاد دلدار باش

مبادا دمی دل جدا از خدا
مبادا زمانی بریدن ز ما
به تخت طلا هم نشستن سزاست
ولی افتخارت به آن نارواست
چنان باش مستغنی از مال و زر
که تاج شهان را نخواهی به سر
چو داده است یزدان تو را پول و مال
بخویش و بخویشان ببخش و بیال
چنان کن که هر کس که ببند ترا
بخواند به رویت ز آیات ما
که محبوب دل‌های پاک بهاست
شه لامکان، نور یزدان بهاست